

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بعد از مسئله هبه معوضه که دیروز متعرض شدیم فقط من یک نکته را تکمیل بکنم، عرض کردیم در باب صلح ما نکته اش و فرقی را با بیع اختلاف در مُنشأ گرفتیم و در باب هبه معوضه در انشاء، البته مرحوم شیخ نفرمود این توضیح خارجی بنده بود. این که بعضی آقایان هم اشاره کردند که اگر انشاء مختلف بود مُنشأ هم مختلف می شود مراد خودم را توضیح بدهم، مراد این است که در باب صلح اصولاً آن چه که انشاء می شود توش ملکیت نیست، صلح یعنی سازش یعنی تسالم و کنار آمدن لکن لازمه او وقتی سازش شد ملک پیدا می شود اما در باب بیع اصلاً خود مفاد انشائش تملیک است، این دو تا فرقی با هم این است. دو تا مُنشأ به این معنا.

در هبه معوضه آن جا هم مثل بیع تملیک است، مفادش تملیک است مثل صلح نیست لکن نکته اش این است که در باب فرق بین هبه معوضه و بیع به قول مرحوم شیخ این است که در باب بیع استحقاق عوض به خود مقابله و معاوضه است اما در هبه معوضه به این نیست چون در هبه معوضه تملیک مجانی است یا به قول تعبیر مرحوم سید یزدی مثلاً گفت ملکتهک الکتاب بالقلم، ایشان گفت اگر بآء بالقلم را در کتاب بگیریم بیع می شود، بآء بالقلم را به تملیک و فعل بزیم هبه می شود. این تملیک من در مقابل قلم است این می شود هبه، هبه معوضه. این هم توجیهی بود که مرحوم، البته ایشان چند تا صورت دیگر گفت از عبارت هم.

ما عرض کردیم آن چه که به ذهن ما می آید در باب بیع با انشای واحد دو کار می کند، هم تملیک و هم تملک اما در باب هبه معوضه با یک انشای استقلالی و یک انشای ضمنی این کار را می کند. انشای ضمنی شرط است. درست است که تملیک به مال می شود، به عوض می شود لکن این عوض را با انشای واحد نکرد، یک انشای استقلالی کرد که هبه بود، یک انشای ضمنی بود که شرط بود. انشای استقلالی التزام است، انشای ضمنی التزام فی التزام است پس بنابراین در حقیقت در هبه معوضه تملیک به عوض

.....

هست، در بیع هم تملیک به عوض هست اصلش اما کیفیتش فرق می کند و ما این فرق را به انشاء زدیم اما این نیست که فکر بکنیم فرقی فقط صوری است یعنی فقط لفظ را عوض می کند. این فرق آثار قانونی دارد، اگر آثار قانونی نداشته باشد اصلاً درست نیست باطل است چون گفتیم اعتبارات باید آثار قانونی داشته باشد. اصل مُنشأ در هر دو تملیک به عوض است اما فرقی این است که چون یکیش به انشای فی انشاء، التزام فی التزام، آثار آن التزام فی التزام بار می شود، در یکی به همان عقد واحد مثلاً اگر بیع باشد خیار مجلس دارد، هبه معوض باشد خیار مجلس ندارد و این را هم سابقاً اشاره کردیم که اصولاً یکی از اسبابی که مثلاً به جای این که بیع بکند به صورت هبه معوضه قرار می دهد نکته اش همین است که مثلاً بیع دارای یک شکل خاصی است، خصوصیات خاصی است، این به جای آن که آن خصوصیات و احکام را بار بشود برای فرار از آن احکام می آید به صورت هبه معوضه قرار می دهد که به قول قدیمی ها اسمش حیل می شود، اسمش را سابقاً حیل می گذاشتند، حیل به این معنا که یک کاری بکند که خیار مجلس نداشته باشد مثلاً می گوید بعثت الكتاب بالقلم این جا خیار مجلس دارد اما اگر گفت وهبتک الكتاب بالقلم، بخشیدم تو آن قلم را به من بدهی، در مقابل این که قلم را به من بدهی یا قلم مال من باشد، این جا دیگر خیار مجلس ندارد. آن آثار بیع آثار خاصی است، حالا در خیار حیوانش هست، در جاهای دیگر هست و لذا یکی از اهداف را خوب دقت بکنید الان هم کراراً عرض کردم که در خیلی از عهد نامه ها و قوانین بین المللی مثلاً می گویند می خواهیم این کار را بکنیم لکن اگر به این تعبیر بیایند یک آثار دارد، تعبیرش را عوض می کنند فقط مجرد تعبیر نیست، التزاماتش همراهش عوض می شود پس بنابراین این که من عرض کردم فرق بین صلح و با بیع در مُنشأ است مرادم این است، اصولاً در صلح شما به تملیک کاری ندارید، سازش می کنید. ما با هم ساختیم، نتیجه این که سازش کردید سر یک کتاب به یک تومان، نتیجه اش تملیک است اما در بیع خودش تملیک است نه این که نتیجه اش، در هبه معوضه خودش تملیک است لکن هبه معوضه به تعبیر بنده، مطالب من شرح عبارت شیخ است. شیخ می گوید در بیع آن بدل از راه معاوضه و مقابله آمد ولی این جا بدل از راه شرط آمد. حالا ما جور دیگری گفتیم، گفتیم در باب هبه معوضه در حقیقت یک عقد است، یک التزام است که اسمش هبه است، یک التزام ضمنی است که بهش می گویند التزام فی التزام یا شرط اما نتیجتاً یعنی نه

نتیجتاً بلکه اساساً فکرش این بوده که تملیک عین به عوض بشود لکن چون تملیک عین به عوض در باب بیع یک آثار خاص دارد، قیود خاص دارد، شرائط خاص دارد، نکات خاص دارد برای این که به آن ها مبتلاً نشود مثلاً باید عوضین علم داشته باشد، می خواهد علم نباشد، می گوید و هبتک الکتاب به این مقدار گندمی که این جا ریخته این اشکال ندارد، علم به عوض در هبه معوضه شرط نیست. هبه است و مجانی اما اگر گفت بعتک الکتاب به این مقدار گندم می گویند نمی شود، باید مقدار گندم را معین بکند پس این که من می گویم انشاء فرق کرد نه این که خیال بکنید فرق لفظی کرد و هیچ اثر نداشت. نه انشا را عوض کرد، هدف چه بود؟ تملیک به عوض، آن وقت برای این تملیک به عوض دو سه جور انشاء می گذارند که هر کدام دارای یک اثری است. این که الان هم در سطح جهانی در معاهدات یا قوانینی که می گذارند خیلی روی الفاظش فکر می کنند، گاهی ساعت ها روی یک لفظ، این می گوید این لفظ آن یکی می گوید آن لفظ را بگذار، این سرش این است که این مجرد تعبیر نیست چون عباراتی است که بار قانونی دارد لذا مرحوم سید می گفت اگر گفت ملکک الکتاب بالقلم، باء بالقلم اگر به ملکک خورد هبه معوضه است ولی اگر باء مقابله با کتاب باشد بیع می شود و ما عرض کردیم نکته ای که ایشان فرموده این نیست چون باء ممکن است معنای شرط باشد، نکته اش شرط بودن است، اگر باء برای مقابله باشد عقد واحد بشود بیع می شود، باء شرط بشود دو تا باشد یک عقد مستقل و یک التزام مستقل، یک التزام ضمنی، هبه معوضه می شود. این نظیر حقیر سراپا تقصیر است. چیزی را که به عنوان شرط قرار می دهیم یکی است و چیزی که خود رکن عقد است چیز دیگری است ولو مُنْشاء تملیک عین به عوض باشد. و عبارت من شرح عبارت شیخ نبود، نگویید که شیخ چیز دیگر گفت شما چیز دیگر. بله خب این را هم فهمیدیم، آقای سید یزدی هم چیز دیگری فرمود.

ما به نظرمان نکته فنی و قانونیش این است که یعنی اگر شما تملیک عین را به عوض با یک انشاء کردید اسمش بیع است، اگر آمدید با دو تا انشاء اسمش هبه معوضه است، البته ممکن است شما همین کار را بکنید در مقابله با یک شرط جداگانه. مثلاً فرض کنید خانه تان را اجاره بدهید بگویید من این خانه را اجاره می دهم به این قدر، به شرطی که کتاب شما هم ملک من بشود در مقابل این قلم. این شرط در ضمن عقد بکنیم، این مقابله را شرط بکنیم. این جا این بیع نیست، این شرط است، آن وقت این بحث پیش می

آید که آیا این شرط درست است، شرط نتیجه است، شرط فعل است؟ فرق این دو تا با همدیگر اصلاً ثابت است یا ثابت نیست
آخره که نمی خواهم وارد بشوم، پس این هم راجع به بحث دیروز

یک بحث دیگری است که شیخ در این جا آورده که البته من فکر میکنم حالا آقایان سعی کردند توجیهاتی بکنند، فکر می کنم کاش
که نمی آوردند بهتر بود، فرق بیع قرض و بیع مثلاً من این کتاب را یک من گندم به شما قرض می دهم چون به شما قرض می دهم
که بعد از یک ماه یک من گندم را به من برگردانید، می گویند خب این جا هم تملیک به عوض شد من یک من گندم دادم که یک
من گندم را برگردانید بعد از یک ماه. این هم تملیک به عوض شد با این که این بیع نیست. من فکر نمی کنم که اصلاً شبهه نیست
که این بیع باشد، چرا ایشان این را آوردند من هنوز نفهمیدم.

علی ای حال این نکته را عرض بکنم که در نسخ کتاب مکاسب، من یک دفعه دیگر هم عرض کردم شنیدم از کتاب مکاسب یک
قطعه اش به خط شیخ است چون عرض کردم مرحوم شیخ که فوت می کنند آثار خطی خود ایشان نزد ورثه ایشان می ماند، مرحوم
شیخ فقط دو تا دختر داشتند پسر نداشتند. یکی از این دختران را به شیخ دادند و یکی را هم به سید. لذا خانواده سبط الشیخ الان در
ایران دو تا هستند، یک عده شان شیخ اند و یک عده هم سیدند، مراد از سبط الشیخ هم نوه های دختری شیخ انصاری است. الان در
عربستان آل الشیخ می گویند، آل الشیخ یعنی خاندان محمد عبدالوهاب خبیث اولی. علی ای حال کیف ما کان دو تا سبط داشتند، آن
سبط شیخی که شیخ بودند در نجف بودند و آثار علمی ایشان و خطی ایشان نزد ایشان بود این طور که نوه ایشان برای من نقل می
کرد. بعد ایشان یک سفری به شوشتر می روند ایشان را نگه می دارند آن آثار از بین می رود. من از ایشان پرسیدم که آثار خطی
شیخ چه شد ؟ ایشان می فرمود این شد که مرحوم جد ما که آمد ایشان را نگه داشتند، بنا نبود بماند. این آثار در نجف تلف شد.
معذلک شنیدم یک قطعه از مکاسب، از بقیه کتب ایشان. یک قطعه از مکاسب در کتابخانه آستان قدس به خط شیخ الان هم موجود
است. من عکسش را، تصویرش و تفصیلش را نمی دانم و فقط مجرد سماع است و نمی دانیم آیا این قسمت مکاسب که اول بیع

.....
است جزء آن هایی است که به خط شیخ است، تا آن جایی که من شنیدم منحصر هم به همان است، دیگر چیزی از آثار شیخ به خط مبارک خود ایشان قدس الله نفسه نیست.

علی ای حال در این کتاب های مکاسب بعد از این عبارت هبه معوضه این طور دارد
و مما ذکرنا تقدر علی اخراج القرض من التعریف.

فرق بین بیع و قرض را این جا نوشتند، اگر حواشی مکاسب را هم نگاه بکنید بعضی ها این جا شرحش دادند مثل حاشیه سید و این ها. بعد دارد فقد تحقق مما ذکرنا حقيقة تمليک العين بالعوض لیست إلا البیع. بعد از آن که قرض. این یک نسخه.

یک نسخه این نسخه ای است که الان چاپ کردند، این نسخه ای که الان دست من است. این بعد از این که می گوید حقیقت بیع تمليک است بعد در آخرش صفحه بعدی دارد: بقی القرض داخلا فی ظاهر الحد. یعنی حالا نفهمیدیم چه شد. شیخ یا ذیل بحث هبه قرض را نوشتند یا ذیل این جا. قاعدتا باید ذیل بحث هبه باشد، انسجامش آن جاست، چون این در وسط فقد تحقق مما ذکرنا این خلاصه بحث است، این معنا ندارد که این وسط بیاید قرض بعد بیاید، عادتاً فقد تحقق مما ذکرنا بعد از بحث قرض باید بیاید، عادتاً همین طور است.

حالا به هر حال در این نسخه بقی القرض داخلا فی ظاهر الحد و یمكن اخراجه ، بعد جواب می دهند که فرق بین بیع و قرض چیست در این جا جواب می دهند. در این نسخه پنج شش سطر، هفت هشت سطر فاصله است. روشن شد و از عجائب این است که در بعضی از نسخ هم این جا اول را حذف کرده هم دوم را و ای کاش حذف کرده بود چون قرض شبهه ندارد که با بیع قیاس بشود لذا آقایان هم یکمی بحث کردند که فرق قرض و بیع از چه جهت است، به نظر من که بحث خیلی لطفی ندارد.

به هر حال این کلمه قرض و فرق بین قرض و بیع در نسخ مکاسب متعدد است، در بعضی از نسخ کلاً حذف شده است، هم مورد اول و هم مورد دوم. در بعضی از نسخ در مورد اول آمده یعنی ذیل هبه معوضه. البته عبارتی که در ذیل هبه معوضه آمده خیلی مختصر است مثلاً دو صفحه. در بعضی از نسخ مثل همین نسخه ای که الان چاپی دست من هست مقابل من هست در آخر بحث این جا آمده،

این جا طولانی تر است حدود چهار پنج صفحه، آن جا حدود دو صفحه این جا طولانی تر آمده است. حالا آیا واقعا ابتدائا شیخ موجز نوشته بود بعد برگشته مفصل نوشته، بعد برگشته کلا حذف کرده و صحیح هم این حذف است، ای کاش ایشان کلا حذف می فرمود چون هیچ شبهه ای نیست که در قرض تملیک عین به عوض باشد، اصلا بحث تملیک عین به عوض نیست. نکته ای ندارد و لذا در آن عبارت اولش و مما ذکرنا تقدیر علی، یعنی احتیاج ندارد من بگویم، خودت می فهمی، تقدیر علی اخراج القرض، راست هم می گوید چون در باب قرض اصلا تملیک به عوض نیست، وقتی شما یک کیلو گندم به طرف قرض می دهید که این بعد از یک ماه یک کیلو را برگرداند شما تملیک به عوض نکردید، چه تملیک به عوض کردید؟

إذ ليس المقصود الاصلی منه المعاوضة و المقابلة فتأمل.

این عبارت شیخ در عبارت اول است، این عبارت اولی که در ذیل هبه، همین دو سطر نوشتند. این عبارت اول ایشان. عبارت دوم ایشان فکر می کنم جایش هم همین جا بوده یعنی جای عبارت اول، این دوم هم باید آن جا می گفتند، مطلب بعدی در وسط نباید.

یک بحثی است در جواهر آورده که اصل در تملیک اعیان باید بیع باشد. شیخ می خواهد بگوید این اصل درست نیست، این خلاصه اش. آن جای آن در این وسط نیست یعنی هبه معوضه بعد مناقشه با صاحب جواهر و بعد مسئله قرض. این نمی خورد، انصافا نمی خورد. اگر می خواهد جا داشته باشد همان جایش آن جاست بعد از هبه معوضه، بعد از این که هبه معوضه را جواب داد باید قرض را جواب می داد.

به هر حال در این نسخه ای که ما داریم بعد از هبه معوضه متعرض کلام صاحب جواهر استادشان شده قدس الله سرهما، بعد هم متعرض بقی القرض داخلا فی ظاهر الحد. قرض داخل است، فکر نمی کنم حالا ایشان.

به هر حال هنوز چه شده ما هنوز هم نمی فهمیم، اگر یک راهی پیدا شد به آن مقداری که از مکاسب در کتابخانه آستان مقدس حضرت رضا صلوات الله و سلامه علیه باشد ببینیم که این عبارت را ایشان در کجا آورده، نیاورده. ایشان می گوید در عده ای روی

آن را خط زده، لکن شطر علیها فی میم و کتب علیها نون، نون و میم اشاره به نسخ است. این جا هم دارد عبارة بقی القرض لم ترد فی نسخه خ و کتب علیها فی غیر ف و ش، زائد. دوبار نوشته شده، در دو جا نوشته شده.

علی ای حال عبارت اول را که خواندیم، عبارت دوم را هم اشاره بکنیم چون آقایان بحث کردند اشاره ای بکنیم. نکته فنی این است که اصولاً قرض تملیک به عوض نیست. اگر گفت من این را تا یک ماه به شما قرض دادم تملیک به نحو تضمین است یعنی من ملک می کنم تضمیناً که در عهده تو قرار بگیرد پرداخت بکنی، اصلاً تملیک به عوض نیست و به عبارة اخرى ما یک تملیک مطلق داریم، یک تضمین مطلق داریم و یک تملیک علی نحو التضمین داریم. تملیک مطلق اگر مجانی باشد هبه است، اگر به عوض باشد بیع است، تضمین که آن باب ضمان است مثل حواله و این جور چیز هاست، تملیک به تضمین هم قرض است، اصلاً چه ربطی به بیع دارد؟

پرسش: اصلاً تملیک هست؟

آیت الله مددی: بله، ملکش می شود.

البته ما قائل داریم که قرض داخل ملک مقترض نمی شود. این بحث را که آیا داخل ملک مقترض می شود هم غیر از کتاب باب دین که آن جا متعرض می شوند در باب قرض متعرض شدند اثر بسیار مهمش در مسئله خمس و زکات است، ببینید در باب قرض اگر کسی قرض گرفت زکات بهش تعلق می گیرد، از اهل سنت داریم که نمی گیرد اما در شیعه نداریم مثلاً به یک آقایی چهل تا گوسفند برای دو سال قرض داد، این چهل تا گوسفند پیش ایشان بود سال برایش گذشت، آیا زکاتش را باید بدهد؟ فتوای اصحاب بر این است که باید بدهد. آن فتوا نکته اش این است که بعضی از اهل سنت گفتند در قرض هنوز به ملک مقترض است اما مشهور بین اصحاب ما تا آن جایی که در ذهنم است حالا اگر فتوای به خلافتی باشد چه عرض بکنم تا آن جایی که در ذهن من وجود دارد این است که زکات به مقترض است و تصریح هم کردند سرّش این است که قرض ملک مقترض است و لذا زکات دارد ولی خمس ندارد، سرّش هم این است که کرارا و مرارا عرض کردیم که زکات اساس مالیات بر دارائی است و لذا تکرار هم می شود، شما می بینید

عوارض شهرداری را برای خانه شما هر سال می آورند. ما دام که شما این خانه را دارد باید این قدر عوارض بدهید، این مالیات بر دارائی است، مادام این دارائی هست این عوارض و مالیات هست اما خمس مالیات بر درآمد است نه دارائی و احتیاجی به دلیل خاص نیست، خود ظاهر آیه هم همین است، در باب زکات دارد خذ من اموالهم، عنوانش و موضوعش مال است، مال یعنی دارائی و لذا اگر شخصی چهل گوسفند داشت امسال زکاتش داد یک گوسفند از خارج شد چهل و پنج، امسال زکاتش را داد سال دیگر هم به همان شرائط بود باز زکاتش داد و سال دیگر باز، هر سال تکرار می شود. مادام در سر سال چهل تا گوسفند به حال خودش محفوظ است موضوعش باشد تکرار می شود اما خمس مالیات بر درآمد است، مالیات بر درآمد یک بار صدق می کند، از قبیل صرف الوجود است آن از قبیل وجود ساری است این از قبیل صرف الوجود است، آنی که از قبیل وجود ساری است مکرر می شود، هر سال مکرر می شود اما خمس مالیات بر درآمد است، الان می دانید که خیلی از کشور ها افرادی که دارای درآمد معینی هستند و در اختیار دولت است اصلا از همان اول مالیاتشان را کم می کنند مثلا یک دکتری در بیمارستان است در بعضی از این کشور هایی که خیلی خدمات دارند تا گاهی مخصوصا درآمد های بالا را تا شصت درصد مالیات می گیرند مثلا دکتر بیمارستان که درآمد بالا دارد تا شصت درصد می گیرند. وقتی که شصت درصد را می خواهند بگیرند قبل از این که در حسابش وارد بکنند مالیات شصت درصد را کم می کنند. دیگر شش ماه دیگر باز شصت درصد را کم نمی کنند چون درآمد یک بار است، دارائی مکرر است، اگر ده سال هم آن پول در بانک بماند دیگر کم نمی کنند چون عنوان درآمد یک بار صدق می کند، این این طور نیست که هر سالی درآمد بر آن صدق بکند و لذا چون خمس مالیات بر درآمد است اگر مالی قرض باشد و در خود قرآن هم همین طور است فاعلموا انما غنتم، موضوع آن غنیمت است که درآمد است، موضوع زکات هم خذ من اموالهم است، عنوان اموال است که دارائی است پس زکات مالیات بر دارائی است، هر قدر که شما ملک داشتید زکات داده می شود، در باب قرض هم ملک مقترض است نه ملک مقرض، اگر چهل تا گوسفند به شخصی دو ساله قرض داد یک سال بر آن گذشت شرائط زکات مثل صوم و این جور چیز ها صدق کرد باید زکاتش را بدهد. مقترض هم باید بدهد کسی که قرض گرفته. به مقرض هم چیزی نیست اما اگر مالش را به شما قرض داد این درآمدی که شما ندارید

پرسش: ضرر بر مقترض وارد نمی شود

آیت الله مددی: مقترض نه دیگر، کسی که دارائی داشته باشد.

پرسش: مال مردم باید زکاتش را بدهد

آیت الله مددی: مال مردم نیست، مال خودش است

پرسش: قرض گرفته

آیت الله مددی: قرض گرفته باشد، مال خودش هم هست. تمام آثار مال و ملک بر آن بار می شود، جز املاکش است. فقط در عهده اش است و إلا ملکش که ملکش است، عین گوسفندان ملکش است.

پس بنابراین در باب خمس ندارد. بله در باب خمس نکته دیگری است، در باب خمس وقتی می خواهد قرض را تسدید بکند آن پولی را که به عنوان ادای قرض می دهد اگر آن قرض و مصرف جز بودجه و موونه باشد آن پولی را که می خواهد بدهد جز موونه سال حساب بشود آن خمس ندارد اما اگر جز موونه خرج نکرده فرض کنید قرض گرفته یک راه باطلی و یک راه حرامی صرفش کرده نستجیر بالله، بعد می خواهد در اثنای سال پول قرض را ادا بکند، وقتی می خواهد ادا بکند این جز موونه نیست، این اول باید خمس این پول را بدهد، این جز موونه حساب نمی شود. بله اگر قرض گرفت می خواهد پتو بخرد موونه زندگیش را نمی تواند بخرد، پنج ساله گرفته مثلاً پنج میلیون تومان سالی یک میلیون می دهد و این پنج میلیون را صرف پتو و فرش و اسباب زندگی کرده است نمی توانسته یک جا بدهد، به صورت قرض گرفته است. سال اول که می خواهد یک میلیون را ادا بکند این جزء موونه آن سال حساب می شود لذا این دیگر خمس ندارد، این مستثنی است. قرض هم چون قرض است غنیمت بر آن صدق نمی کند، خود قرض هم بما هو قرض خمس ندارد، در تسدیدش آن نکته است.

پرسش: قرض به صرف و سلف شباهتی دارد

آیت الله مددی: نه

پرسش: چون یک ضمانتی می گیرد.

آیت الله مددی: می گوید من باغ سیب دارم میوه ها را به تو فروختم، تضمین نکرده، ضمانت نکرده، میوه فروخته، میوه شش ماه دیگر می رسد

پرسش: هنوز که نیامده

آیت الله مددی: خب نیامده و لذا باید یک چیزی ضمیمه بکند تا صدق بکند، یک نکته اش توش باید باشد.

بعد ایشان فرمودند بقی القرض داخلا فی ظاهر الحد، رحمة الله علیه، اگر واقعا همین طور نوشته باشد چون ما نمی دانیم که شیخ آخرش قرض را نوشته یا ننوشته. اگر نوشته باشند باز خوب است که نوشتند فی ظاهر الحد، اصلا قرض در بیع داخل نمی شود، توهم ندارد.

و يمكن إخراجہ بأنّ مفهومه ليس نفس المعاوضة،

مفهوم قرض

اصلا قرض یک نوع عهد خاص خودش است، یک نوع انشای خاص خودش است، التزام خاص خودش است. التزامش این است که مالی را به نحو تضمین تملیک می کند نه به نحو مقابله که این مال را به تو می دهم در ذمه تو قرار می دهم، آن هم می گوید قبلت، قبول می کنم نه این که این مال را داد به ازای آن مالی که بعد از یک ماه می خواهد به او بدهد، اصلا مقابله ای توش نیست، شیخ از این راه، اصلا مقابله ای توش نیست، معاوضه ای توش نیست، خود همان مال است. البته این مسئله که آیا حقیقت قرض چیست این می تواند تاثیرگذار باشد در آن مسئله معروف که مثلا اگر مالی در ذمه آمد تلف شد اعتبار به کدام روز است؟ همان روزی است که مثلا اگر قرضی به کسی دادیم و کلا تلف شد که نتواند، اعتبار به يوم القرض است؟ اعتبار به يوم التلف است؟ اعتبار به يوم الاداء است؟ اهل القیم است؟ البته در قرض کمتر در دین، این در باب ضمانات، آن جا هم این مسئله تاثیرگذار است که حقیقتش چیست.

بل هو تمليک علی وجه ضمان المثل أو القيمة

این تعبیر ایشان تعبیر خوبی است. تملیک علی وجه التضمین چون ما یک تملیک مطلق داریم، یک تضمین مطلق داریم و یک تملیک علی وجه التضمین داریم. تملیک مطلق مثل بیع، هبه معوضه یا هبه، تضمین مطلق مثل حواله. می گویم در ذمه او قرار دادم، این که ما هی در بحث معاملات این ها را تکرار می کنیم که کاملاً حدود انشاء و منشاء و نحوه معاملات کاملاً روشن بشود به همین چند تا مثال، بقیه اموال معاملات و آن ریزه کاری هایی که هست مراعات بشود و واضح بشود.

لا معاوضة للعین بهما

نه این که این عین را معاوضه می کند، معاوضه نیست، این را در عهده او می گذارد، عرض کردم و لذا هم عهده یک نوع ارتباطی است که شخص با عین پیدا می کند. هر کسی هم عهده ندارد می گوید من به این آقا مثلاً صد میلیون تومان قرض دادم خب ببخود قرض دادی، این نمی تواند صد میلیون را ادا بکند، این اصلاً قابل ضمان نیست، قابل این نیست که همچین چیزی در عهده او بیاید و لذا عرض کردیم اگر آن شیء را به اضافه فعل نگاه بکنید اسمش تعهد است، خود آن شیء را نگاه بکنید عهده است، فرق بین عهده و تعهد این است. در عهده این شخص یک میلیون تومان است، صد میلیون تومان است، این شخص تعهد داده است لذا مرجع عهده به تعهد است. اگر شخص صلاحیت این تعهد را ندارد آن عهده هم ثابت نیست لذا به این می گویند تو چرا قرض دادیدی؟ چون قرض این است که پول بگیری در ذمه او برود او اصلاً نمی تواند صد میلیون تومان پرداخت کند، او اصلاً نمی تواند صد میلیون را به ذمه بگیرد، او نمی تواند چنین چیزی را به عهده بگیرد مثلاً دویست تن برنج بوده به این آقا قرض دادی خب نمی تواند دویست تن برنج را به تو پرداخت بکند.

پرسش: تبعاتش را که می تواند به عهده بگیرد، مثلاً الان زندان می کنند، مثلاً یک میلیون تومان یک مقدار روزی زندان است. آیت الله مددی: نه این که عهده ای نیست. این که هر کس غذای مردم را بخورد بگوید من را زندان بیندازید. معنایش این است که هر کسی هر کاری بکند بگوید من را حبس بکن، این بیشتر مقابله است، در مقابله آن پول زندان می رود

و لذا لا یجری فیہ ربا المعاوضة

و لذا در باب قبض ربای معاوضه نمی آید، عرض کردیم ربا که در قرآن کریم آمده است در حقیقت ربای قرض است. اصلا ربا در

آن زمان

و عرض کردیم این مسئله قبل از اسلام هم بوده، در مدینه و مکه ربا به این صورت بود که حتی همین که امروز بهش سرمایه

گذاری می کنند چون خود مکه که وادی غیر ذی زرع بود یا از راه تجارت استفاده می کردند یا از راه پول دادن به افرادی که در

طائف کار می کردند چون فاصله طائف با مکه هفتاد کیلومتر است به خلاف مکه وادی غیر ذی زرع است کاملاً منطقه کوهستانی

است، هنوز هم همین طور است. هنوز هم در کل حجاز میوه های طائفی، سیب، رمان و انار طائفی معروف است. گل های خیلی خوب

و علف های دارویی را مکه ندارد، ولی طائف دارد. گل های وحشی خوبی دارد و مخصوصاً انگورش، اصلاً انگور تجارت اول طائف

بود. ماه های انگوری زیاد داشت، منطقه سردسیری بود، خیلی ها محصولاتشان را به صورت دین بود، احتیاج به آبیاری نداشت.

عرض کردیم در اصطلاح جغرافیائی قدیم کل جزیره العرب را شما در نظر بگیرید یعنی از جنوب عراق تا یمن بروید کل این جزیره

العرب تنها نقطه ای که به اصطلاح جغرافی دان های قدیم در زمستان آب در آن یخ می بست فقط طائف بود در کل این منطقه که

کل این منطقه از دو برابر ایران بیشتر است، خود عربستان الان دو برابر ایران است، سه میلیون و خرده ای کیلومتر مربع که این را باز

با یمن هم اضافه بکنید کل این منطقه شبه جزیره را که حساب بکنید فقط و فقط در طائف در زمستان آب یخ می بست. الان که هوا

گرم شده فکر نمی کنم، خبر الان را ندارم، در جغرافیای قدیم این طور نوشتند لذا پول می دادند. این که می گویند عباس عموی

پیغمبر ربا می خورد مراد از ربای عباس این است، به افراد پول می داد که آن فرد می گفت به من پول بده، من می روم آن جا باغ

انگور درست بکنم سر سال این قدر زیادی می دهم، یکی هم در مدینه کار یهودی ها بود. اصولاً یهودی ها طبق یک تصوراتی که

در قرآن هم اشاره شده یک بحث تاریخی هم دارد، در همین تورات فعلی هم بعضی از آیات هست که همان طور که در قرآن آمده

است. اگر آقایان تفسیر المنار را نگاه بکنند در ذیل آن آیات و لیس علینا فی الامیین در ذیل آن آیه دارد، می گفتند ما به یهودی ها

ربا ندهیم، به غیر یهودی می شود بدهیم. این اصطلاح بود، آیات توراتش را هم در کتاب المنار نقل کرده از خود تورات فعلی آورده

است و عرض کردیم این یک مسئله سابقه دار بود، قبل از مدینه هم بود، یکی از اماکنی که این ها خیلی رواج داشت و به صورت رسمی بود خود حیره بود، حیره نزدیک نجف است، هفده هجده کیلومتر با نجف فاصله دارد، اصولاً شهر عامر آن وقت حیره بود، نجف که کلاً مطرح نبود، کوفه هم بعد ها درست شد با این که کوفه شرائط جغرافیائیش چون لب ساحل بهتر بود. آن هم آب داشت اما نه مثل کوفه. به هر حال و عرض کردیم اصلاً در حیره وقتی که کسی می رفت پول می گذاشت نزد این سرمایه دار یهودی، مثلاً به او ورقه می داد که تو این قدر نوشتی پیش من داری. بعد می رفت آن خزانه ای که داشت می گفت از این پول این قدر می دهم، این ورقه در آن وقت اسمش چکوسیس بود، همچنین چیزی. اصلاً لفظ چک هم از آن جا گرفته شده است، این مال قبل از اسلام است. در حقیقت آن که بعد ها به فارسی برات است ورقه ای بود که این می داد به عنوان که پیش آن شخصی که پول پیش اوست برود این مقدار پول را بگیرد. سابقه تاریخی لفظ چک مال قبل از اسلام است، در این کتاب المفصل فی تاریخ العرب قبل از اسلام هم لفظش آمده که ممکن است من درست تلفظ نکرده باشم.

غرض این است که این بحث ربا این بود، این را اصطلاحاً ربا القرض یا ربا الفضل یا ربا النسیئة می گویند، اصطلاح این است. آیات مبارکه ای که در رباست این است صد تومان بده بعد از شش ماه صد و بیست تومان، ۱۴۰ تومان برگردان. این اسمش رباست. پیغمبر اکرم غیر از این ربا، ربای معاوضه، بهش ربای نقد می گویند، ربای معاوضه این با آن فرق می کند. پیغمبر اکرم ربای معاوضه را حرام کرد، ربای معاوضه این است که هر دو نقد باشند مثلاً صد کیلو گندم می دهد ۱۲۰ کیلو بگیرد این ربای معاوضی می شود. آن که در قرآن تحریم شده ربای فضل است، ربای نسیه اما آنی که پیغمبر حرام کردند ربای معاوضه است، این ربای معاوضه را پیغمبر اکرم حرام کردند.

در ربای معاوضه شرط، آن وقت در لغت عرب گاهی اوقات، شما می دانید که در یک زبانی گاهی اوقات یک معنا را با یک لفظ مفرد و گاهی اوقات با یک لفظ ترکیبی، نقد را گاهی نقدا می گفتند ولی کمتر، به جای نقد یدایید می گفتند، یدایید یعنی نقد، اصلاً مجموع این کلمه یعنی نقد. یدایید یعنی نقد. به صورت نقدی، اگر به صورت نقدی بود این ربای معاوضه بود که پیغمبر حرامش

کردند، آن وقت ربای معاوضه را که پیغمبر حرام کردند در خصوص مکیل و موزون حرام کردند مثلاً گردو یا تخم مرغ، چون گردو و تخم مرغ آن وقت معدود بود، مکیل و موزون نبود. عرض کردیم مکیل آن چیزی است که در اعتبارات عقلائی آن را حجم حساب بکنند، موزون این چیزی است که در اعتبار عقلائی روی سنگینیش حساب بکنند. اگر روی حجمش حساب بکنند مکیل می شود، مثل آب را که می گویند یک لیتر، لیتر کیل است، هر چیزی که اندازه حجم باشد کیل است، هر چیزی که اندازه گیری برای سنگینی باشد وزن است مثلاً در سابق شیر جز مکیل است اما الان شیر را کیلوئی می فروشند موزون شده است. عرض کردیم در سابق آب هم جز مکیل است، هنوز هم که هنوز است آب مکیل است مثلاً یک متر مکعب آب، یک متر مکعب یعنی حجم یا مثلاً چاه هایی که هست یا قنات مثلاً یک ساعت، یک ساعت شبیه حجم است. آب الان هم یک لیتر و نیم، این هم مکیل است. لیتر هم الان در دنیای امروز کیل است چون ده سانتی متر در ده سانتی متر است که هزار سانتی متر است این را لیتر می گویند. این به عبارت آخری هنوز کلی است.

اما یک چیز هایی است که در رغبات عقلائی دیگر کیل و وزن نمی کنند مثل گردو، گردو را که الان وزنی می فروشند اما سابقاً عددی بود. گردو، تخم مرغ، تخم مرغ به طور متعارف عددی بود، اصطلاحاً معدود بود.

آن وقت آن ربای فضل که ربای نسیه باشد مطلقاً حرام است چه مکیل باشد چه موزون باشد چه معدود باشد، صد تا تخم مرغ بدهد که بعد از یک ماه ۱۲۰ تا بگیرد این حرام است اما در ربای معاوضه که پیغمبر در نقد قرار دادند فقط مکیل و موزون. می گویند ربای معاوضی در معدود جاری نمی شود، در معدود ربای معاوضی جاری نمی شود مثلاً الان صد تومان در مقابل ۱۲۰ تا گردو بدهد می گوید این اشکال ندارد، نقداً اشکالی ندارد اما صد من گندم در مقابل ۱۲۰ من گندم حرام است، خوب این را تامل و دقت بکنید! ربا المعاوضة نقد، این که ایشان می گوید لا یجری فیه ربا المعاوضة، مراد از ربا المعاوضة نقد است. ربای نقد به آن می گویند، ربای معاوضه هم می گویند. البته ربای معاوضه به سنت رسول الله حرام است، بعضی ها خیال کردند آیه مبارکه شاملش می شود، نه آیه شاملش نمی شود، آیه فقط ربای فضل است یا ربای نسیه، ربای معاوضه به سنت رسول الله است. مکیل و موزون بکنند، معدود

خارج است، پارچه جز معدود است، ده متر پارچه در مقابل ۱۵ متر پارچه، پارچه جز معدود است، حالا آن معدودی که امروزه خیلی به آن ابتلا هست اسکناس است لذا آمدند گفتند ربای معاوضه در اسکناس نمی آید چون اسکناس جز معدود است، عده ای هم شبهه کردند که پایه اسکناس طلاست و طلا جز موزون است. الان اسکناس های نو متعارف است، یک ده هزار تومانی نو می فروشد به ده هزار و پانصد تومان، می گویند این دو تا اشکال ندارد، ده کیلو گندم به یازده کیلو گندم می گویند نمی شود چون موزون است اما ده هزار تومان نو را به یازده هزار تومان بفروشد چون معدود است، این بحثی که الان درست کردند از راه معدود است به همین بر می گردد

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين